

## سوژه، کنش و پولیس: نظریه‌پردازی درباره‌ی عاملیت سیاسی<sup>۱</sup>

نویسندگان: جونی هکلی و کریس پائولینا کالیو

برگردان و تلخیص: آتنا کامل، همن حاجی‌میرزایی

ویراستار: ایمان واقفی

### مقدمه

با توسعه مفهوم سیاست در ۳-۲ دهه‌ی اخیر، عاملیت سیاسی در جغرافیای انسانی مورد توجه قرار گرفت. فهم امروز ما از عاملیت سیاسی محدود به مشارکت در جنبش‌های اجتماعی یا جریان‌های سیاسی نهادمند نیست بلکه عاملیت سیاسی به گستره‌ی متنوعی از اشکال فردی و جمعی، رسمی و غیررسمی، عقلانی و عاطفی، و انسانی و غیرانسانی از کنشگری، تاثیرگذاری و فشارآوری سیاسی گفته می‌شود (e.g. Barnett, 2008; Braun and Whatmore, 2010; Flint, 2003; Gibson-Graham, 1994; Hobson, 2010; Oosterlynck, 2010; McDowell, 1992; Lestrelin, 2011; Katz, 1996; 2007). عاملیت عنصری جدایی‌ناپذیر از مبارزات و رخدادهای جغرافیای سیاسی قلمداد می‌شود زیرا همچنانکه کاکس و لا (2003: 601) بیان کردند، «بواسطه‌ی عاملیت است که تناقضات به طور بالقوه معلق می‌شوند و تغییر اتفاق می‌افتد».

علی‌رغم ضرورت توجه بیشتر به عاملیت سیاسی تلاش‌ها برای نظریه‌پردازی درباره‌ی آن اندک بوده‌اند. در این مقاله معنای امر سیاسی را به کمک اندیشه فیلسوفان سیاسی‌ای از جمله هانا آرنت (۱۹۵۸)، اکسل هونت<sup>۲</sup> (۲۰۰۷، ۱۹۹۵) و مید (۱۹۳۴) توضیح می‌دهیم. همچنین به جای بسط هستی‌شناسی‌های پیچیده‌ی امر سیاسی، بر روی پدیدارشناسی رخدادهای سیاسی تمرکز می‌کنیم. چالش ارتباط دادن عاملیت سیاسی به پدیدارشناسی رخدادهای سیاسی را با لحاظ کردن زمینه (context)، هم به لحاظ اجتماعی و هم فضایی مورد توجه قرار می‌دهیم. انعطاف در عاملیت سیاسی روزمره برحسب زمینه، بدین معناست که ما لزوماً نمی‌دانیم چه موضوعات، تجربیات، رخدادهای و کنش‌هایی در یک وضعیت مشخص، سیاسی هستند یا می‌شوند. اگرچه این نگاه سیاست را در معنای وسیع آن مورد توجه قرار می‌دهد، منظور این نیست که همه چیز سیاسی است یا باید سیاسی نگریسته شود. ما سیاست را به معنای آرنتی آن می‌فهمیم. یعنی «شکلی از فعالیت که به دنبال طرح‌کردن مشکلات زندگی جمعی در دنیای اشتراکی مملو از تکثر و تفاوت است». در نتیجه امر سیاسی اشاره به مشکلات همزیستی و ارتباط دارد و کنشگران فعال، فضای این دنیای اشتراکی را شکل می‌دهند.

ما سیاست را پدیده‌ای رابطه‌ای (relational) می‌فهمیم. یعنی آن‌چه امور را از لحاظ سیاسی مهم می‌کند به شرایط و زمینه‌ی موجود بستگی دارد. برای ما سیاست درباره مسائل مهم است، چه این مسائل در چارچوب سیاست‌های دولتی و چه درباره‌ی زندگی روزمره افراد باشد. در مورد اول مسائل سیاسی به طور عمومی مورد بحث قرار می‌گیرند و بنابراین به طور گسترده‌ای باز شناخت می‌شوند در حالی که در مورد دوم تنها افراد درگیر ممکن است در جریان امور باشند. در هر صورت، عاملیت سیاسی زمانی مطرح می‌شود که مسائل مهم به چالش کشیده شوند یا مورد تردید قرار گیرند چرا که در این صورت است که چیزهایی برای افراد درگیر در معرض خطر قرار می‌گیرد. بنابراین در مواجهه با رخداد، کنش و مسئله‌ی سیاسی باید این سوالات را مدنظر داشت که در ارتباط

<sup>۱</sup> - این متن برگردان و تلخیصی است از مقاله‌ای با مشخصات زیر:

Häkli, Jouni, Kallio, Kirsi Pauliina (2014), Subject, action and polis: Theorizing political agency, Progress in Human Geography, Vol 38, Issue 2, pp. 181 - 200

<sup>۲</sup> Axel Honneth

با چه شرایط یا موقعیتی، برای چه گروه، جمع یا اجتماعی این یا آن مسئله مهم شد؟ به عبارت دیگر، در کدام پولیس عاملیت خاصی، سیاسی قلمداد شد؟

به تازگی تلاش‌هایی برای آزادسازی معنای پولیس از دلالت‌های قلمرویی و دولت-شهری‌اش صورت گرفته و به جای آن پولیس قلمرویی رابطه‌ای در نسبت با سیاست‌های روزمره درک می‌شود (Dikec, 2005; Elden, 2005; Ely, 1996; Marshall, 2010). در این راستا ما معنای پویای پولیس را ابزار مفهومی مفیدی یافتیم تا بسیاری از ابعاد زمینه‌ای و رابطه‌ای مربوط به عاملیت سیاسی را به چنگ آوریم (see also Cavarero, 2002; Todd, 2011). همچنین برای ما پرداختن به پدیدارشناسی سیاسی از توجه به موضوعات مهم در پولیس ناشی می‌شود.

### خودمختاری سوژ و سوژکتیویته<sup>۲</sup>

هستی‌شناسی سوژ مسئله‌ی پیچیده‌ای است که تمام رشته‌های علوم انسانی با آن مواجه بوده‌اند. تعجب‌آور نیست که این مسئله منشا بسیاری از اختلافات میان موقعیت‌های متضاد فلسفی و نظری است (e.g. Badiou, 2009; Lacan, 1977 [1960]; Levi-Strauss, 1969; Rawls, 1971; Sartre, 1966). برای ما مواجهه با این مسئله در همه‌ی ابعادش امکان‌پذیر و عملی نیست ولی موضوعات مشترکی در رابطه با وضعیت سوژ وجود دارد که برای اهداف این مقاله بسیار اهمیت دارد و بایستی مورد بحث قرار گیرند. این موضوعات عبارتند از سوژ چیست، آیا می‌توان آن را خودمختار تصور کرد و چگونه با سوژکتیویته و هویت مرتبط می‌شود؟

می‌توان خطوط کلی سوژ را با دو حد نهایی یک طیف ترسیم کرد. در یک سر طیف سوژهای خودبسنده، پایدار و قدرتمند قرار دارد که تمام آگاهی و کنش از او ایجاد می‌شود. در سر دیگر طیف سوژهای ضعیف قرار دارد که حاصل برساخت گفتمانی و اجتماعی است و از هر گونه ثبات، استقلال یا وحدت نفس<sup>۳</sup> عاری است. البته هیچ یک از این حدود در پرتوی فلسفه‌های معاصر در باب سوژ قابل قبول نیستند. در مورد اول سوژ به مأمونی برای اشکال قدیمی روان‌شناختی و رماتیک از خود تبدیل می‌شود، فردی متمایز که غالباً در رویکرد سوژکتیویسم سیاسی مدرن قابل مشاهده است (Wetherell, 2008: 78). مورد دوم هم در پاسخ به سوال ساده‌ی ریکور (1991: 78) بازمی‌ماند وقتی می‌پرسد: «من فاعلی<sup>۴</sup> کیست اگر سوژ قدرتی ندارد؟ ریکور بر تمایز میان خود (self) و هویت (Identity) تاکید دارد. تمایزی که بسیار شبیه به تمایزی است که هانا آرنست میان یکتایی بودن، که به موجب آن «هیچ کس هرگز با هیچ کس دیگری که زیسته است، می‌زید یا خواهد زیست یکسان نیست» (سوژ به مثابه «کیستی») و هویت به عنوان پاسخی به این پرسش که این هستی‌های یکتا و منحصر به فرد چه هستند؟ (سوژ به مثابه «چیستی») می‌گذارد (Arendt, 1958: 8). در واقع کیستی اشاره به منحصر به فرد بودن سوژ و چیستی اشاره به ماهیت جمعی او دارد.

ضروری است تا دو شیوه‌ی متضادی که سوژ را با هویت مرتبط می‌کنند مورد بررسی بیشتری قرار دهیم. دو خط اصلی در دانش وجود دارد که صراحتاً درباره رابطه‌ی میان سوژ و هویت نظریه‌پردازی کردند و برای اهداف ما راهگشا هستند. در هر دوی آنها این مسئله که هویت‌ها به طور بین‌الذاتانی ایجاد می‌شوند پذیرفته شده است اما در مورد اینکه این چه معنایی در مورد وضعیت هستی‌شناسانه‌ی سوژ دارد، رویکردها به راه‌های متفاوتی می‌روند. اولین رویکرد در قالب مفاهیم پسا ساختارگرا از هویت قابل

<sup>3</sup> - subjectivity

<sup>4</sup> - unity of self

<sup>5</sup> - I

توضیح است (e.g. Benhabib, 1992; Butler, 1990; Young, 1990) و رویکرد دوم به طور متناوب در نظریه، اخلاق یا سیاستِ بازشناخت<sup>۶</sup> قابل پیگیری است (e.g. Fraser, 2000; Honneth, 1995, 2007; Taylor, 1994).

اثر روانکاوانه‌ی باتلر درباره‌ی نقش تکرارِ اجراها در ساختن هویت جنسیتی بر تمام رشته‌های علوم اجتماعی تأثیرگذار بوده است. باتلر در شرح سوبژکتیویته، به نیروهای سلطه‌ای می‌پردازد که از طریق وابستگی سوژّه به گروه‌های هویتی‌ای که رژیم‌های نظارتی می‌سازند، عمل می‌کنند. برای او حیات اجتماعی به معنای میل به بازشناسایی است. این بازشناخت از طریق وابستگی به دسته‌های اجتماعی ایجاد می‌شود و به این ترتیب سوژّه‌های شکل می‌گیرد که اساساً نقطه ضعفش فرمان‌برداری و سرسپردگی است. افراد در مواجهه با این «انقیاد روانی» همواره پیشاپیش در معرض «سوژّه شدن»<sup>۷</sup> قرار دارند (Butler, 1997: 11). بنابراین باتلر در خوانشش از هگل به وضوح به شرحی کاملاً درونی و ذهنی از خودبندگی<sup>۸</sup> به عنوان منطقِ انقیاد تمایل دارد.

کار باتلر درباره سوژّه شدن از این منظر ارزشمند است که نشان می‌دهد چگونه موقعیت‌های به لحاظ گفتمانی ساخت‌یافته‌ی سوژّه، عاملیت سیاسی او را مشروط می‌کنند. با این حال تأکید باتلر بر فرد به عنوان محل پیوند بین‌الذهانی با دیگران در درک کلی‌اش از عاملیت سیاسی بی‌تأثیر نبوده است. همانطور که آلن<sup>۹</sup> (2006) اشاره می‌کند باتلر در بررسی امکانِ بازشناخت که آن را آغشته به آسیب‌پذیری و مبتنی بر وابستگی ما به دیگران می‌داند، در نهایت از درک جنبه‌های پویا و بالقوه غیروابسته‌ی بین‌ذهنی انسان‌ها باز می‌ماند (Allen, 2006). مگنوس<sup>۱۰</sup> (2006) تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید باتلر مفهومی انفعالی، مینی‌مالیستی و بیش از حد منفی از عاملیت به کار می‌گیرد. «ما با سوژّه‌های مواجهیم که همواره تحت استیلا‌ی دیگر چیزهاست» (p. 87).

لوئیس مک‌نای<sup>۱۱</sup> (۲۰۰۸) انتقادات اخیر راجع به اولویت بی‌موردی که به نقش دسته‌ها و گفتمان‌ها در شکل‌گیری سوژّه داده‌اند را این طور جمع‌بندی می‌کند که این نظریه‌ها «می‌توانند برخی از ابعاد ذهنی عاملیت همچون اراده، خودآگاهی و قصد را توضیح دهند. ابعادی که برای روشن ساختن برخی از دلالت‌های سیاسی کنش ضروری‌اند» (p. 195; see also Allen, 2006; Campbell, 2001; Fraser, 1995; Vasterling, 2010). یکی از دلایل این بی‌توجهی را کواررو<sup>۱۲</sup> (2002) درگیری نظریه‌های پسا‌ساختاگرا با چیستی<sup>۱۳</sup>، به بهای از دست رفتن کیستی<sup>۱۴</sup> آرنتی، یعنی «فردیتی کاملاً منحصر به فرد و غیرقابل جایگزینی» می‌داند (Allen, 2006: 217). اکنون ما با چنین مفهومی از سوژّه و در تلاش برای بسط مفاهیم خودمختاری سوژّه، سوبژکتیویته و عاملیت، به سراغ نظریه‌های بازشناخت می‌رویم.

<sup>6</sup> - recognition

<sup>7</sup> - subjectification

<sup>8</sup> - self-enslavement

<sup>9</sup> - Allen

<sup>10</sup> - Magnus

<sup>11</sup> - Lois McNay

<sup>12</sup> - Cavarero

<sup>13</sup> - whatness

<sup>14</sup> - who

نظریه‌های معاصرِ بازشناخت از ایده‌ی هگل «مبارزه برای بازشناخت» الهام گرفتند. هگل آن را تاحدی در نقد مفهوم هابزی وضع طبیعی و «جنگ همه علیه همه» به کار برد. در حالی که به زعم هابز، تضادها در وضع طبیعی<sup>15</sup> بواسطه قرارداد اجتماعی قابل کنترل است، از نظر هگل مبارزه به خودی خود نیرویی مولد است که موجب رشد اخلاقی می‌شود. نزد هگل سوژه‌ها به بازشناخت متقابل وجودشان به عنوان افرادی متمایز متکی‌اند و بنابراین مبارزه برای بازشناخت، همزمان هم منبع خودمختاری فردی است و هم اساسی برای اجتماعی‌بودن<sup>16</sup> (Honneth, 1995).

هگل با استفاده از مدل فلسفی‌اش به دنبال توصیف فرآیند شکل‌گیری «زندگی اخلاقی» بود که با غیاب کژشناسایی مشخص می‌شود. آرمان‌های مشابهی نظریه‌های معاصر بازشناخت را تقویت کرده‌اند که مشخصاً از طریق تلاش برای جبران اشکال بی‌عدالتی مبتنی بر کژشناسایی یا عدم شناسایی هویت فردی و جمعی مطرح شدند. به گفته‌ی تیلور (1994):

هویت ما تا حدودی از رهگذر بازشناسایی یا عدم‌بازشناسایی و اغلب کژشناسایی دیگران شکل می‌گیرد. یعنی اگر شخصی یا گروهی از مردم در آینه مردم یا جامعه پیرامون خود تصویری محدود، فرومایه و پست از خویش ببابند، دچار آسیبی جدی خواهند شد و از اینکه دیگران تصویری تحریف‌شده از آنها را باور دارند، رنج خواهند برد (Taylor, 1994: 25).

بدین ترتیب بازشناخت مسئله‌ای صرفاً مربوط به احترام و ادب نیست بلکه نیاز حیاتی بشر است که محقق نشدنش منجر به شکایت و رنج جدی می‌شود و می‌تواند به درگیری‌های سیاسی هویت‌محور بیانجامد.

نزد هونت (2007, 1995) مبارزه برای بازشناخت، شکلی از زندگی اخلاقی و الگویی است برای جوامعی که با مطالبه‌ی بازشناخت مواجه می‌شوند. زندگی اخلاقی در اینجا به «وضعیت بین‌الذهانی کامل اشاره دارد که می‌تواند به مثابه پیش‌شرط لازم برای خودتحقق بخشی فرد عمل کند» (Honneth, 1995: 173). در شرایط ایده‌آل افراد خود را در شرایط مثبت اعتماد به نفس، احترام به خود و عزت نفس می‌یابند که ناشی از «بازشناخت تحریف‌نشده و بدون محدودیت» توسط دیگران است (171). در جایی که این اتفاق نیافتد، احتمال توهین و بی‌حرمتی می‌رود و پتانسیل درگیری اجتماعی ایجاد می‌شود.

در حالی که در رویکرد هگلی سوژه به طور بین‌الذهانی شکل می‌گیرد، نظریه‌های بازشناخت حدی از خودمختاری را برای سوژه حفظ می‌کنند. به این خاطر که این نظریه‌ها جایگاه مهمی برای تجربه‌ی بازشناخت به عنوان مبنای سعادت افراد و گروه‌ها قائل‌اند. در دیدگاه تیلور درباره نیاز فرد به بازشناخت صحیح هویت‌اش توسط دیگران، بایستی جایگاهی برای تجربه وجود داشته باشد که به لحاظ هستی‌شناسی قابل تحویل به هویت نباشد ولی به طور بین‌الذهانی قابل بحث باشد. به طور مشابه، پیش‌فرض این ادعای هونت که می‌گوید زندگی اخلاقی مبتنی بر فرصت‌هایی برای افراد و گروه‌هاست تا بازشناخت را تجربه کنند، متضمن سوژه‌های متمایز از «ساختار بین‌الذهانی هویت فردی» است. در غیر این صورت تعیین اینکه عمل بازشناخت عادلانه است یا نه برای فرد غیرممکن می‌شود. (Honneth, 1995: 173; see also Anderson and Honneth, 2005). در نتیجه برای نظریه‌پردازان بازشناخت، خودمختاری سوژه ربطی به سلطه‌ی فردی ندارد بلکه به امکان ارتباط با هویت فرد بواسطه‌ی سوبژکتیویته مربوط می‌شود. برای درک بهتر اینکه چگونه این رویکرد می‌تواند بر سیاست‌های رابطه‌ای (یعنی اموری که محل مناقشه‌اند) تاثیرگذار باشد، در ادامه به سراغ اندیشه‌ی مید درباره عاملیت انسانی می‌رویم.

<sup>15</sup> - conflictual state of nature

<sup>16</sup> - sociality

هونت در توسعه نظریه‌اش درباره باز شناخت از نظریه‌ی بین‌الذهانی مید به عنوان پایه‌ی شکل‌گیری هویت استفاده می‌کند. به این ترتیب او مدل نظری متافیزیکی هگل را با «رخدادهای تجربی در جهان اجتماعی» پیوند می‌زند (Honnet, 1995: 68). شرح مید از بنیان بین‌الذهانی «من مفعولی» چیزهای زیادی برای عرضه دارد. هونت دیدگاه نظری مید را که «افراد تنها در موقعیت عینی می‌توانند خودآگاه شوند» پذیرفته است، یعنی «یک سوژه تا حدی که یادگرفته کنش خود را از منظر نمایان دوم شخص درک کند می‌تواند به خود آگاهی دست بیابد» (همان، ۷۵-۷۴). اینگونه است که «من مفعولی» به عنوان خود اجتماعی سوژه پدید می‌آید و مهمتر از آن به مثابه سرچشمه‌ی پویای توسعه‌ی اخلاقی عمل می‌کند. فرد در مواجهه عملی با دیگران، هنجارها و نُرم‌هایی را فرامی‌گیرد که باید در کنش متقابل با دیگران رعایت کند. او از ارزش‌های اخلاقی دیگران برای قضاوت درباره کنش خود استفاده می‌کند. هنگامی که حوزه تعامل یک فرد از میدان کوچک دوران کودکی به کل جامعه گسترش می‌یابد، «من مفعولی» او منعکس‌کننده‌ی هنجارهای اجتماعی «دیگری تعمیم‌یافته‌ای» است که برای پذیرش عضویت او در اجتماع ضروری است (Honnet, 1995).

اگر هونت صرفاً رویکرد مید را در مورد نقش شکل‌گیری بین‌الذهانی «من مفعولی» در تبدیل سوژه اخلاقی به عضو بالغ جامعه می‌پذیرفت، نظریه‌ی بازشناخت او چیزی جز فهم جبرگرایانه از سوژه نبود. با این حال، برخلاف مفهوم باتلری روان سوژه<sup>۱۷</sup> که همیشه در دیالوگ با هنجارهای اجتماعی ساخته می‌شود (Butler, 1997: 102)، هونت از ایده‌ی «من فاعلی» مید برای توضیح «انحراف‌های خلاقانه‌ای که ما معمولاً در واکنش به الزامات اجتماعی در کنش روزمره به کار می‌بندیم» استفاده می‌کند (Honnet, 1995: 81). به نظر هونت «من فاعلی» سوژه سرچشمه‌ی خودانگیختگی عملی روزمره، و نیروی ناخودآگاه است. . . [یعنی] مکان جمع‌شدن همه‌ی تمایلات درونی که در واکنش‌های غیرارادی نسبت به چالش‌های اجتماعی خود را نمایان می‌کند» (p. 81). آنچه ایده‌ی مید درباره‌ی «من فاعلی» سوژه را برای فهم عاملیت سیاسی انسانی فربه ساخته است دقیقاً چگونگی تبیین چرایی امکان تجربه‌های ناسازگار با هنجارهای محیط اجتماعی است، تجربه‌هایی که منتج به «تردید کردن فرد به «من مفعولی‌اش» می‌شود» (p. 82). در نتیجه «من فاعلی» سوژه، سرچشمه‌ی خودمختاری نسبی او از هویت اجتماعی «من مفعولی‌ای» است که به‌صورت بین‌الذهانی ساخته شده است. به این ترتیب سویژکتیویته رابطه‌ی پویای میان خودمختاری «من فاعلی» و هویت اجتماعی «من مفعولی» است.

اگرچه خوانش هونت از اثر کلاسیک مید ذهن، خود و جامعه به ویژه آنجا که به خودمختاری نسبی سوژه اشاره می‌کند، مورد تایید ماست، اما نباید از نقد مارکل<sup>۱۸</sup> (2007) بر تفسیر هونت از مید غافل شد. نقد مارکل تا حدی به پروژه‌ی نظری هونت مربوط است. هونت در نظریه‌اش از دو ایده‌ای استفاده می‌کند که به سختی در یک چارچوب با یگدیگر سازگارند. سوبه‌ی تحلیلی نظریه‌ی بازشناخت هونت در تلاش است تا فرایندهای شکل‌گیری هویت و بازشناخت را همانگونه که در جهان پدیدار می‌شوند، نظریه‌پردازی کند. در حالی که سوبه‌ی هنجاری نظریه‌ی او به دنبال بسط اصول اخلاقی<sup>۱۹</sup> بازشناخت به عنوان ایده‌ال انتظام‌بخش به یک جامعه‌ی برابری‌طلب است (Deranty and Renault, 2007; McNay, 2008). این دوگانگی تناقضی در اندیشه‌ی هونت ایجاد کرده است. تناقض میان ایده‌ی گشودگی ناب و سراسر نبودن تغییر اجتماعی (بازشناخت به عنوان کنشی خلاق) از یک سو، و ایده‌ی تغییر اجتماعی به عنوان حرکتی در جهت بازشناخت حقیقی‌تر (شناخت ویژگی‌های از پیش موجود) از سوی دیگر (Markell, 2007; see also Rogers, 2009).

<sup>17</sup> subject's psyche

<sup>18</sup> - Markell

<sup>19</sup> - ethics

تلاش هونت برای آشتی دادن این دو سویه‌ی متضاد، در خوانش او از «من فاعلی» مید بازتاب یافته است. همانگونه که مارکل (۲۰۰۷) نشان داده، هونت «من فاعلی» و «من مفعولی» سوژھ را مستقیماً به رابطه‌ی میان فرد و جامعه ربط می‌دهد. مارکل (۲۰۰۷) ریشه‌های این تفسیر را در ابهام مفهوم «من فاعلی» خود مید می‌داند. مید در کارش بر روی بین‌الذھانیت، غالباً «من فاعلی» را در چهارچوب اندیشه‌ی پراگماتیستی ویلیام جیمز و جان دیوی می‌فهمد. یعنی من فاعلی را همچون فعالیت دما دم در حال شدن و در عین حال ناتمام می‌داند که از این رو سرچشمه‌ی عدم قطعیت و بداعت است. به زعم مید، خود تنها می‌تواند به سان «ابژه» و بنابراین در جایگاه «من مفعولی» تجربه شود، در حالی که «من فاعلی» عاملیتی دست‌نیافتنی است که عامل نمی‌تواند به صورت مستقیم آن را تجربه کند. درست به این خاطر که «من فاعلی» ابژه نیست (Markell, 2007). بنابراین، در حالی که «من مفعولی» معمولاً به عنوان ابژه‌ی کنش‌های گذشته و آینده معرفی می‌شود، «من فاعلی» تنها در زمان حال وجود دارد، و به صورت غیرقابل پیش‌بینی به موقعیت‌ها واکنش نشان می‌دهد:

حتی در مورد کسی که «صرفاً در حال قدم زدن است» [مید] می‌گوید «برداشتن همان قدم بعدی‌اش» او را در موقعیتی قرار می‌دهد که «به یک معنا، بدیع است». شاید بتوان گفت «من فاعلی» اسمی برای این تقلیل‌ناپذیری واکنش به موقعیت‌های پیشینی است (Markell, 2007: 123).

با فهم «من مفعولی» به عنوان خود اجتماعاً ساخته‌شده‌ی سوژھ که از طریق آن فرد با ضروریات و هنجارهای جهان اجتماعی رابطه برقرار می‌کند، مفهوم «من فاعلی» مید به روشنی نشان‌دهنده‌ی سرچشمه‌ی راستین خودمختاری نسبی‌ای است که از نظر ما برای فهم عاملیت سیاسی ضروری است. همین جایگاه «من فاعلی» سوژھ است که اجازه نمی‌دهد افراد به محصول صرفی از برسات‌های بین‌الذھانی و گفتمانی تقلیل پیدا کنند. با این حال از آنجا که خودمختاری وابسته به خود اجتماعی سوژھ است، این رویکرد به مفهوم لیبرالی سوژھی خودمختار و خودبسنده منتهی نمی‌شود.

ما این دیدگاه را به عنوان پایه‌ی برداشت‌مان از سوژھ قرار دادیم تا راه را برای فهم عاملیت سیاسی‌ای که همزمان هم غیرقابل‌پیش‌بینی و گشوده است و هم به لحاظ اجتماعی مشروط، هموار کنیم (Colapietro, 2006). با مک‌نای<sup>20</sup> (۲۰۰۸) موافقیم که نظریه‌ی بازشناخت هونت با تاکیدش بر سرشت گفتگویی و تولید ناگزیر موقعیت‌مند، مستقر شده و عملی، سهم مثبتی در فهم ما از سوژگی داشته است. پراگماتیسیم کلاسیک به قرار گرفتن این ویژگی‌ها در مرکز توجه کمک شایانی کرده است. از این رو، به نظر ما با کمک مفهوم مید از سوژگی قادر به بسط فهمی از عاملیت سیاسی از دیدگاه واقعیت‌زیسته‌ی روابط اجتماعی هستیم. ما در ادامه چگونگی درک‌مان را از عاملیت سیاسی و فضا مندی آن در قالب پولیس بحث خواهیم کرد.

### عاملیت سیاسی در پولیس

ما «امر سیاسی» را پدیدارشناسانه می‌فهمیم. از این زاویه امر سیاسی در مشکلات زندگی جمعی خود را عیان می‌کند. زندگی جمعی‌ای که درون فضای مشترک و از خلال آن شکل می‌گیرد. به علاوه سوژگی سیاسی را در دیالوگ بین «من فاعلی» و «من مفعولی» سوژھ می‌بینیم. هیچکدام از آن‌ها بدون دیگری نمی‌توانند وجود داشته باشند. «من فاعلی» به عاملیت سوژھی در حال شدن در اینجا و اکنون اشاره دارد. حضوری منحصر- به فرد در جهان که تک‌تک موجودات دارا هستند (Arendt, 1958; Cavarero, 2002). در انسان این حضور وابسته است به اندیشیدن به ابژه‌ی آگاهی (از درک آشکار از خویش‌شن خویش گرفته تا درک شهودی و سطحی از وجود خود) که به نوبه‌ی خود «من مفعولی» را بازتاب می‌دهد. به بیان ساده، همان‌طور که در جمله «من می‌بینم» مشخص است، «من فاعلی» صرفاً به خود عمل دیدن اشاره دارد و نه به سوژھی ابژه‌شده.

<sup>20</sup> McNay

سوبژکتیویته به سان دیالوگی بین «من فاعلی» و «من مفعولی» حاکی از آن است که بدون «من فاعلی» عاملیت وجود نخواهد داشت و بدون «من مفعولی» عاملیتِ انسانی وجود نخواهد داشت. ما با دیدگاه کسانی که معتقدند کنشگران غیرانسانی دارای عاملیتی هستند که به لحاظ سیاسی واجد اهمیت‌اند موافقیم. اما عاملیت غیرانسانی آشکارا با عاملیت انسانی متفاوت است. تفاوت این دو عاملیت به این خاطر است که غیر انسان‌ها (یا فرا انسان‌ها) دیالوگی بین «من فاعلی» و «من مفعولی» ندارند. به بیان آرنتی (۱۹۵۸) این دیالوگ به سوبژکتیویته‌ی انسانی یا سوژه در جایگاه کیستی برمی‌گردد، در حالی که گفتگو درباره‌ی هویت سوژه به چیستی او اشاره دارد. ما همواره آن کس و آن چیزی هستیم که هستیم. این قضیه عاملیت انسانی را از سایر اشکال کنش سیاسی متمایز می‌کند (cf. Hinchliffe et al., 2007; Hobson, 2007; Panelli, 2010).

هنگامی که بحث به جغرافیای عاملیت سیاسی می‌رسد، «من فاعلی» و «من مفعولی» به طور متفاوتی ترسیم می‌شوند. همه‌ی انسان‌ها بواسطه‌ی «من مفعولی» به جهان اجتماعی‌ای وصل می‌شوند که در آن عاملیت سیاسی‌شان آشکار می‌شود. «من مفعولی» یعنی خود اجتماعی‌ای که به طور بین‌الذهانی ساخته شده، هم تاریخ دارد و هم گرایش به آینده و بنابراین فراتر از اینجا و اکنون است. هنگامی که سوژه می‌اندیشد یا در مورد خودش حرف می‌زند ابژه‌ی آگاهی است، اما از آن مهمتر اینکه این تفکر بواسطه‌ی «من فاعلی» سوژه تحقق می‌یابد. بنابراین «من مفعولی» سوژه، قدرت عاملیتش را به «من فاعلی‌ای» مدیون است که به آن جان بخشیده است. با این حال، «من فاعلی» بدون «من مفعولی» هستی اجتماعی ندارد، چرا که من مفعولی، همه‌ی ویژگی‌های لازم برای تبدیل شدن به یک کنشگر سیاسی بالقوه را به سوژه می‌دهد.

این امر بی‌درنگ اهمیت زمینه‌مندی<sup>۲۱</sup> عاملیت سیاسی را نشان می‌دهد. اگر انسان تنها به عنوان «من فاعلی» وجود می‌داشت، آنگاه زمینه‌مندی عاملیت سیاسی تنها با مختصات موقعیتی این‌جا و اکنونی او تعیین می‌شد. در این صورت سیاست به موقعیت و شرایط منوط می‌شد و سایر سوژه‌ها فوراً قابل دسترسی بودند. ما چنین رویکردهای جدیدی به بی‌واسطگی<sup>۲۲</sup> و درون‌ماندگاری<sup>۲۳</sup> را تلاشی مفید برای به چنگ آوردن این جغرافیاهای سیاسی به شیوه‌ای بدیع می‌دانیم (برای مثال: Dewsbury, 2007; Horton and Kraftl, 2006; Woodward et al., 2012)، اما از آن‌جاییکه عاملیت سیاسی انسان به اتکای «من مفعولی» سوژه رخ می‌دهد، شکل‌گیری آن وابسته به ترتیبات گسترده‌ای از زمینه‌ها و موقعیت‌های مختلف است و زمینه‌مندی عاملیت سیاسی نیز پیچیدگی زمانی و فضایی بسیار بیشتری دارد (Mitchell and Elwood, 2012). ما می‌خواهیم این پیچیدگی‌ها را با واژه‌ی پولیس به چنگ آوریم. واژه‌ای که برای اشاره به انواع مختلفی از تنظیمات فضایی و زمانی‌ای به کار می‌رود که در آنها عاملیت سیاسی ممکن است پدیدار و آشکار شود. یعنی زمینه‌هایی که ما در آن بازی می‌کنیم و خود را در معرض مخاطرات قرار می‌دهیم. (نگاه کنید به Dikec, 2005; Elden, 2005; Cavarero, 2002).

از آنجا که فهم ما از سیاست رابطه‌ای است، نقش پولیس در نظریه‌پردازی ما درباره‌ی عاملیت انسانی از صحنه یا مکانی برای کنش سیاسی فراتر می‌رود. در واقع، تنها بواسطه‌ی پولیس است که این یا آن موضوع اهمیت می‌یابد و سیاسی می‌شود. بنابراین، سیاست اساساً اجتماعی و بین‌الذهانی است، دقیقاً همانند «من مفعولی» که بواسطه‌ی آن آشکار می‌شود. این جنبه‌ی مهمی از عاملیت سیاسی است و روشن می‌کند که سیاست موضوع آرزوها و بوالهوسی‌های فرد فرمانروا نیست، بلکه سوبژکتیویته‌ای که عاملیت سیاسی را قدرت می‌بخشد توسط موقعیت‌های اجتماعی و فضایی‌ای مشروط می‌شود که امور مهم در آن جنبه‌ی سیاسی پیدا می‌کنند. پولیس چه محیطی برای سیاست‌های نهادی باشد یا سیاست‌های روزمره، موقعیتی فضایی است که هم عاملیت سیاسی را به وجود می‌آورد و هم آن را مشروط می‌کند.

<sup>21</sup> - contextuality

<sup>22</sup> immediacy

<sup>23</sup> immanence

برای توصیف زمینه‌مندی پیچیده‌ی عاملیت سیاسی، توجه به توپوگرافی و توپولوژی به عنوان دو نوع متفاوت از پیکربندی فضایی مفید خواهد بود (برای مثال Allen, 2011a; Giaccaria and Minca, 2011; Mol and Law, 1994). توپوگرافی فهم مرسوم از فضا است و به قلمروها، مناطق، موقعیت‌ها و فواصل قابل اندازه‌گیری‌ای اشاره دارد که می‌توان به صورت کارتوگرافی نشان‌شان داد. توپولوژی با تخریب این فهم مرسوم به سراغ فضای رابطه‌ای و گسسته‌ای می‌رود که در آن مفهوم نزدیکی و مجاورت نه با فاصله و مسافت که بیشتر با شدت و فراوانی روابط اجتماعی‌ای که فضا را شکل می‌دهند، تعریف می‌شود (Law, 2002; Murdoch, 1997). ما نیز همچون مول و لا (۱۹۹۴) توپوگرافی و توپولوژی را تعابیر مکمل و نه جایگزین از روابط فضایی می‌فهمیم؛ هیچ‌یک از این دو به تنهایی توضیح کاملاً جامعی از فضا‌مندی پولیس بدست نمی‌دهند. در نتیجه منطقی است فرض کنیم که اشکال مختلف عاملیت سیاسی به فضا‌مندی‌های مختلفی وابسته‌اند و در عین حال فضاهای مختلفی را به وجود می‌آورند. بنابراین برای بعضی از فرایندها توپوگرافی یا فضاهای منطقه‌ای مناسب خواهد بود در حالیکه سایر فرایندها به صورت توپولوژی بهتر فهمیده می‌شوند.

یک پولیس توپوگرافیک همانند حوزه‌ی رای‌گیری، ماحصل کردارهایی است که شبکه‌های اجتماعی و مادی نظام سیاسی آنان را به صورت نسبتاً پایداری کنار هم نگه داشته است. در مقابل یک پولیس توپولوژیک از مجموعه‌ای از دیگران مهم، پیوندهای ارتباطی و ابزارهای مادی تشکیل شده که اکولوژی گسسته‌ی دغدغه‌های فرد را تشکیل می‌دهد. استمرار پولیس توپولوژیک مدیون قواعدی است که توسط «جهان توپوگرافیک آن‌گونه که ما می‌شناسیم» مهیا شده، و بر عکس، اجتماعات سیاسی‌ای که در یک قلمرو تشکیل شده‌اند قطعاً با روابط توپولوژیکی پولیس درهم‌تنیده‌اند. با این حال، با وجود این تلاقی‌ها، تفاوت‌های مهمی در نوع عاملیت سیاسی که به صورت توپوگرافی و توپولوژی پدیدار می‌شود وجود دارد.

پولیس توپوگرافیک، چه در شکل دولت-شهر باستان یا دولت-ملت مدرن و چه در قالب هر چهارچوب قلمروی دیگر، بازغای درک مرسوم از فضای سیاسی است. اغلب کردارهای سیاسی نهادی از پولیس توپوگرافیک متأثر است، از جمله سیاست‌هایی که به دنبال ارتقای عاملیت سیاسی کودکان هستند، و یا بسیاری از مطالعاتی که این فرایندها را ارزیابی می‌کنند (برای مثال، Evans and Spicer, 2008; Such and Walker, 2005; Whitty and Wisby, 2007). بنابراین هنگامی که به کودکان اجازه داده می‌شود در موضوعات مرتبط با خودشان مشارکت کنند، معمولاً تمایل دارند که عضوی از یک منطقه مشخص (برای مثال مدرسه، محله، یا شهر) در نظر گرفته شوند و به‌عنوان فردی شناخته شود که از گروه یا کاندیدای خاصی حمایت می‌کنند (برای مثال گروه سنی، هم‌کلاسی، نماینده مدرسه). یعنی کودک مایل است دیگران به او به‌عنوان کسی که دارای پیشینه‌ی مشخصی از انتخاب‌های قبلی، دارای سطح و موفقیتی مشخص در تحصیل و دیگر فعالیت‌ها (مانند سرگرمی‌ها)، و نیز دارای ملیت، قومیت، نژاد، خانواده، محله، طبقه، جنسیت مشخص است نگریده شود (Kallio and Hakli, 2011b). همه‌ی این هویت‌های متقاطع بخشی از منظومه‌ی «من مفعولی» است که در طول زندگی‌اش سر و شکل گرفته است و منعکس‌کننده‌ی محیط‌های اجتماعی-فرهنگی و روابط غالب و در حال تغییر او با دیگران است. بسیاری از وجوه «من مفعولی» ما از ابتدای کودکی و در طی جوانی و بلوغ و کهن‌سالی در پولیس‌های نهادی شده‌ی مختلفی از دموکراسی نمایندگی که در آن به سر می‌بریم شکل می‌گیرند.

با وجود این، در حالی که «من فاعلی» در عضو شدن ما در چنین پولیس‌هایی، و نیز در حفظ گشودگی عاملیت [سیاسی] مان نقش بازی می‌کند، رفتارهای مشارکتی رسمی‌ای مانند رای دادن فقط بعضی از جنبه‌های خود سیاسی ما را روشن می‌کند. ما هنگامی که در پولیس‌های نهادی مشارکت می‌کنیم تنها می‌توانیم نوع مشخصی از عامل سیاسی باشیم و همه نوع عامل سیاسی در آن نمی‌گنجد. چراکه نهادهای دموکراسی نمایندگی تمایل دارند تا موقعیت‌های سوژهای رسمی، قانونی، به لحاظ قلمرویی سازمان‌یافته، و محصور در هنجارها را به ما پیشنهاد کنند که ما را به مسیرهای بسیار مشخصی هدایت می‌کنند.

ما برای تکمیل رویکردهای سنتی، به دنبال فهمیدن عاملیت سیاسی از طریق مطالعه‌ی روابط توپولوژیک تاثیرگذار در زندگی روزمره‌ی مردم هستیم. در عین حال، پذیرفته‌ایم موقعیت‌های توپوگرافیک مختلف، اشکال متفاوتی از عاملیت سیاسی را برمی‌انگیزانند. با این‌همه ما مشخصاً به عاملیت‌های سیاسی نسبتاً ناشناخته‌ای علاقه‌مندیم که در پولیس‌هایی که به‌شکل توپولوژیک ساخته و پرداخته شده‌اند، حضور دارند و سیاست‌هایی مورد توجه‌مان است که توسط بی‌تجربه‌ترین و کمتر



دیده‌شده‌ترین اعضای پولیس یعنی کودکان انجام می‌شود. بعلاوه، از آن رو که سیاست را به صورت رابطه‌ای درک می‌کنیم، پیکربندی‌های توپولوژیکی فضا برایمان امیدبخش به نظر می‌آید، چراکه وضعیت‌هایی را به ما نشان می‌دهد که به‌شکلی متفاوت شکل گرفته‌اند. یعنی وضعیت‌هایی که عاملیت سیاسی روزمره می‌تواند در آن پدیدار شود. ما با دیدگاه آلن (2011b: 318) موافقیم که «توپولوژی فرصتی در اختیار جغرافی‌دانان می‌گذارد تا دوباره به این بیاندیشند که چرا یک رخداد در یک فضا و درون بافت سیاسی زندگی روزمره‌ی آنجا اتفاق می‌افتد [و در فضایی دیگر نه]». از زاویه‌ی توپولوژیکی، پولیسی که عاملیت سیاسی در آن رشد می‌کند صرفاً فضایی فیزیکی و پیوسته - یعنی موقعیت، مکان یا منطقه‌ای که در آن عاملیت رخ می‌دهد - نیست بلکه برعکس فضایی است که توسط شدت‌ها و کیفیات رابطه‌ای ساخته شده، انسجام یافته و اجرا می‌شود. باید گفت این شدت‌ها و کیفیت‌ها توسط افرادِ درگیر در مسأله تعیین می‌شوند. (نگاه کنید به Barnett, 2012b; Featherstone, 2008; Secor, 2013).

برای فهم پولیس به عنوان فضایی غیراقلیدسی، لازم است از این پرسش شروع کنیم که چه چیزی امکان عضویت در چنین پولیسی را ایجاد می‌کند و چگونه این عضویت عاملیت سیاسی را در جریان زندگی روزمره شکل می‌دهد. برای نشان دادن آن‌چه که فقط می‌تواند توضیح بسیار احتمالی برای این پرسش‌ها باشد به سراغ صحنه‌ای از فیلم فانی و الکساندر خواهیم رفت که به واسطه‌ی آن به دنبال نشان دادن چگونگی احتمال پدیدار شدن عاملیت سیاسی در زندگی روزمره در پولیس توپولوژیک است.

### کشمکش سیاسی بر سر سوژگی

اجازه دهید با توضیح مارکل (2007: 129) درباره‌ی نقشی که «من فاعلی» در شکل‌گیری بین‌الذہانی و پیاپی «من مفعولی» بازی می‌کند، آغاز کنیم. به تعبیر او من مفعولی «بیش از آنکه درون افراد قرار داشته باشد، در جهانی که آن‌ها به نحوی از انحاء با دیگران به اشتراک دارند قرار دارد». این توضیح حرکتی مهم برای فهم پدیدارشناختی کنش سیاسی است و البته دو پی‌آمد مهم با خود به همراه خواهد داشت. اول آنکه روند شکل‌گیری عاملیت سیاسی، و نیز اولین پولیسی که فرد در آن زندگی می‌کند، در بدو تولد آغاز می‌شود (نگاه کنید به Arendt, 1958: 9). بنابراین عاملیت سیاسی از هنگامی که وارد روابط اجتماعی می‌شویم آغاز می‌شود و به دیالوگ میان «من فاعلی» و «من مفعولی» و دیگران (مهم) شکل می‌دهد. در نتیجه عاملیت ما در پولیس بیش از آنکه مرهون کشمکش میان یک خودِ اصیلِ درونی و محرکات جهان بیرونی باشد، متأثر از نحوه‌ی ارتباط ذهنی ما با موقعیت‌ها، اتفاقات و وضعیت‌های زندگی‌مان است. این نکته‌ی به‌ظاهر حاشیه‌ای بسیار مهم است. چراکه رابطه‌مندی «امر سیاسی» را از درون فرد به جهان اجتماعی منتقل می‌کند. فرد به‌صورت تنه و در موقعیت‌های چندگانه و مختلف ذهنی با این جهان اجتماعی مواجه می‌شود و از خلال کنش فردی یا جمعی موقعیت سوژهِ را عوض، تایید یا دگرگون می‌کنند (نگاه کنید به Allen, 2008; Goetz, 2007; Ortner, 1996, 2005; Simonsen, 2007). این موقعیت‌ها ممکن است توسط یک کنش متقابل اجتماعی موقعیت‌مند شکل گرفته باشند یا متأثر از خاستگاه پیچیده‌تری باشند. به‌عنوان نمونه ممکن است برخاسته از موقعیت‌های گفتمانی، گذشته‌ی کنش‌ها، فرایندهای اجتماعی و جهت‌گیری‌های آینده باشند. در هر صورت، گشودگی موجود در فضای عاملیت سیاسی وامدار سوژگی‌ای است که در فضای نامتعینی میان عاملیت موقعیت‌مند «من فاعلی» و خود اجتماعی «من مفعولی» قرار دارد.

این درک از سوژهِ به ما کمک می‌کند تا برداشت‌مان از عاملیت سیاسی را شرح دهیم. اجازه دهید روشن بگوییم، از این بخش به بعد هر جا از «من فاعلی» و «من مفعولی» سوژهِ سخن می‌گوییم منظورمان من فاعلی و من مفعولی‌ای است که همواره درون «کیستی» سوژهِ حاضر است. کیستی‌ای که بر روی سوژهِ کتیویته استوار است و به عاملیت انسانی قدر و قوت می‌بخشد. این کار را به این خاطر انجام می‌دهیم که تمایز را به صورت تحلیلی و نه تجربی بررسی کنیم. بنابراین نباید هیچگاه در کنش‌هایمان «من فاعلی» را از «من مفعولی» جدا کرد. برعکس، تعاملی پویا میان سوژهِ به‌سان «کیستی» - یعنی هستی ذهنی منحصر به فردی که در جهانی قرار دارد که غالباً تن به اندیشیده شدن و بازاندیشی نمی‌دهد - و سوژهِ به‌سان «چیستی» - یعنی خود اجتماعی‌ای که به صورت بین‌الذہانی و در نسبت با موقعیت سوژهِ در پولیس شکل می‌گیرد، وجود دارد. بدین ترتیب در یک تحلیل تجربی می‌توان

نشان داد چگونه این دو سوبیهی مختلف سوژه هر کدام بخش متفاوتی از عاملیت سیاسی را جان می‌بخشند: «کیستی» مبتنی است بر خودمختاری نسبی سوژه، و «چیستی» منبعث است از جهان اجتماعی. جهان اجتماعی‌ای که همزمان او را محدود می‌کند.

اجازه دهید رابطه‌ی بین الکساندر و پدرخوانده‌اش اسقف ورگروس را آن‌گونه که در صحنه‌ای از فیلم فانی و الکساندر (۱۹۸۲) آمده، بررسی کنیم. فیلم تا حدودی شرح حال‌مانند و بر اساس خاطرات کودکی نویسنده و کارگردان آن اینگمار برگمن است. از آنجا که فیلم مستند نیست می‌توانیم این صحنه را همچون توصیفی از اتفاقات واقعی تحلیل کنیم. با این حال، ما این صحنه را تصویری واقع‌گرایانه از موقعیتی می‌دانیم که می‌تواند همچون بخشی از زندگی روزمره مردم در هر مکان و هر زمانی پدیدار شود. البته با فرض اینکه اشکال مختلف و پیامدهای متنوع آن موقعیت به پولیس مورد نظر بستگی دارد.

فیلم در اوپسالای سوئد در اوایل قرن بیستم می‌گذرد. داستان فیلم درباره‌ی فراز و فرودهای خانواده‌ی مرفه اکتال است که در کار تئاتر هستند. در کانون داستان، الکساندر ۱۰ ساله و خواهر کوچکش فانی قرار دارند. والدین شان ازدواج موفقی دارند تا هنگامی که اوضاع با مرگ ناگهانی اسکار پدر خانواده، در حین تمرین تئاتر تغییر می‌کند. مدت کوتاهی پس از آن، امیلی مادر خانواده با اسقف ورگروس ازدواج می‌کند و فانی و الکساندر را برای زندگی به خانه‌ی اسقف می‌برد. خیلی زود مشخص می‌شود اسقف سرپرستی خشک و مقرراتی است و بچه‌ها تحت قوانین آهنین او قرار دارند. او به ویژه به الکساندر سخت می‌گیرد، و به طرق مختلف تلاش می‌کند نظم و اسلوب خودش را به الکساندر بیاموزد. در ادامه صحنه‌ای از چنین برخوردهایی بین الکساندر و اسقف به عنوان نمونه آورده می‌شود (Bergman, 1982).

صحنه با بازخواست اسقف ورگروس از الکساندر و فانی درباره‌ی توهین به او در اتاقش آغاز می‌شود. اسقف از مستخدمش شنیده است الکساندر مرتب داستان‌های مزخرفی درباره‌ی او و شرایطی که منتهی به مرگ همسر سابق و بچه‌هایش شده بود می‌گفت. اسقف بارها از الکساندر می‌خواهد اعتراف و عذرخواهی کند، اما الکساندر به طور کل منکر اشتباه خود می‌شود. اگرچه اسقف قبلاً درباره‌ی عواقب قسم دروغ به الکساندر هشدار داده بود، اما او تا جایی پیش می‌رود که دستش را به روی انجیل می‌گذارد و همان دروغ‌ها را تکرار می‌کند.

اگرچه شاید رفتار الکساندر بچگانه و خام به نظر برسد، اما این اپیزود نشان می‌دهد او به صورت کاملاً آگاهانه و حساب شده از اسقف سرپیچی می‌کند. برای مثال، تظاهر می‌کند به یاد نمی‌آورد اسقف از او می‌خواست به چه چیز اعتراف کند و چرا باید تنبیه شود و به جای آنکه با قبول خواسته‌ی اسقف از تنبیه قسر در رود، کشمکش و تنبیه را تشدید می‌کند. با این حال، قیافه‌ی الکساندر تا آخر مودب و خوش‌رفتار باقی می‌ماند.

در ادامه‌ی این اپیزود روشن می‌شود آنچه الکساندر و اسقف درباره‌ی آن مشاجره می‌کنند مشکل اصلی نیست، بلکه مسئله چیزی بسیار بنیادی‌تر است. مسئله‌ی اصلی «کیستی» و «چیستی» الکساندر در این خانواده جدید است و این که چه کسی خود اجتماعی او را تعریف می‌کند. اسقف موقعیت سوژگی الکساندر را به عنوان پسر جدیدش تعریف می‌کند. موقعیتی که همراه است با همه‌ی تعهدات و انتظاراتی که در پی یک رابطه‌ی پدر-پسری می‌آید. الکساندر بار دیگر به روشنی نشان می‌دهد از این موقعیت ناراحت است؛ اگرچه نمی‌تواند آن را به راحتی رد کند. در این مشاجره، عاملیت سیاسی را می‌توان با رجوع به شیوه‌هایی که الکساندر و اسقف خود و یکدیگر را مورد خطاب قرار می‌دهند نشان داد.

متناسب با اصول آن زمان، الکساندر پدرخوانده‌اش را «اسقف» می‌خواند و اسقف نیز الکساندر را به صورت دوم شخص یا با اسمش مورد خطاب قرار می‌دهد. اپیزود با گزاره‌ی «الکساندر، پسر» آغاز می‌شود و در آن اسقف شرایط پرتنش برای هویت الکساندر ایجاد می‌کند. در جریان بازخواست اسقف، الکساندر در ابتدا فقط پاسخ‌های کوتاه می‌دهد و همه‌ی اتهامات را رد می‌کند اما در ادامه با تهدیدهای اسقف با اکراه وارد گفتگو می‌شود. اسقف که از این شرایط که اقتدار پدرانه‌ی وی را به زیر سوال برده، ناراحت است، بحثی که چند هفته‌ی پیش راجع به اخلاق داشتند را به الکساندر یادآوری می‌کند. دوباره اسقف او را «الکساندر، پسر» خطاب می‌کند، بنابراین دوباره او را در موقعیت سوژه‌ای قرار می‌دهد که پسر اوست.

آنچه در واکنش الکساندر جالب است نحوه‌ای است که او درباره‌ی خودش به طور گزینشی به صورت اول شخص یا سوم شخص حرف می‌زند. بر خلاف انتظار اسقف، الکساندر به جای تبعیت از او، پذیرفتن ارزش‌های اخلاقی‌اش را رد می‌کند با این استدلال که این قضیه در مکالمه به توافق نرسیده، چون «اسقف خودش حرف می‌زد و الکساندر هم چیزی نمی‌گفت». گفتگو این‌گونه ادامه می‌یابد:

اسقف: چیزی نمی‌گفت و شرمگین بود، شاید از دروغ‌هایش.

الکساندر: من از اون موقع تا حالا عاقل‌تر شدم.

اسقف: منظورت اینه که بهتر دروغ می‌گی؟

الکساندر: این‌طوری هم می‌شه گفت.

اسقف که با وجود عصبانیت همچنان الکساندر را «پسر» خطاب می‌کند، می‌پرسد آیا الکساندر فکر می‌کند می‌تواند شرافت انسانی را لکه‌دار کند بی‌آنکه برای آن تنبیه شود. الکساندر هم با اول شخص و هم سوم شخص پاسخ می‌دهد: «فکر می‌کنم اسقف از الکساندر متفرد. این چیزیه که فکر می‌کنم». اسقف در آخرین تلاش برای عقب راندن الکساندر از موضعش در حالی که گونه‌ی او را با محبتی ظاهری نوازش می‌کند، از عشق پدراشه‌اش به الکساندر، فانی و مادرشان می‌گوید. الکساندر ساکت می‌ماند و اسقف از کوره در می‌رود. این اپیزود با اعتراف اجباری الکساندر و تنبیه او با ضربات ترکه و سرآخر حبس در اتاق زیر شیروانی به پایان می‌رسد.

ما صحنه‌ی مشاجره‌ی بین الکساندر و اسقف درباره‌ی رابطه‌ی خانوادگی‌شان را به عنوان مثالی از عاملیت سیاسی مورد بررسی قرار می‌دهیم. حداقل دو سوژه وجود دارد که مستقیماً درگیر مشاجره‌اند. به لحاظ توپوگرافیک این دو سوژه درون خانه‌ی اسقف قرار گرفته و درون چارچوب آن محدود شده‌اند. جایی که الکساندر و خواهرش مجبورند زندگی کنند. این وضعیت تو صیف روشنی از پولیسی که آن‌ها درش قرار گرفته‌اند به دست می‌دهد. اما زمینه‌ی اجتماعی و فضایی‌ای که در آن این سوژه‌ها اقدام به سیاست ورزی می‌کنند به سختی قابل تقلیل به این خانه است. بنابراین از دیدگاه توپولوژیکی، پولیسی که این مشاجره در آن رخ می‌دهد نه تنها خانه بلکه همه‌ی اعضای خانواده گسترده‌ی اسقف و الکساندر، دیگران مهم آن‌ها، بسترهای نمادین و مادی زندگی روزمره‌ی آنان، ارزش‌های اخلاقی غالب مربوط به بزرگی و کوچکی، اصول زندگی و اقتدار پدرخواندگی که به صورت گفتمانی ساخته شده و ... را دربرمی‌گیرد. اگر پولیس را به این شکل تعریف کنیم آنگاه آن موضوعی که برایش سیاست‌ورزی می‌کنیم تمام مردم، مکان‌ها و اشیاء مربوط به آن موضوع را گردهم می‌آورد. چیزهایی که ممکن است در آن مکان باشند یا نباشند. چیزهایی که ممکن است در زمان حال حضور داشته باشند یا مربوط به گذشته و یا آینده باشند. تمام این‌ها گردهم می‌آیند. بدین ترتیب پولیس به بخش لاینفکی از ساخت سیاست آن‌ها تبدیل می‌شود.

از دیدگاه الکساندر مشاجره به خاطر موقعیت ناراحت‌کننده‌ای است که اسقف با «پسر» خطاب کردن وی به سوژه (الکساندر) بخشیده است («چیستی» الکساندر). این چیزی است که به سوژگی («کیستی» الکساندر) جان می‌بخشد و او را به کنش سیاسی وامی‌دارد. از دیدگاه اسقف، اقتدارش («چیستی» اسقف) که الکساندر آن را تصدیق نکرده، در خطر است و برای او («کیستی» اسقف) راهی جز توسل به خشونت که از اقتدار حقیقی تهی شده است باقی نمی‌گذارد. اینکه این مشاجره دارای پیشینه و تاریخ است از گفتگوی بین الکساندر و اسقف روشن است. این دو مکالمه‌ای را از گذشته بازگو می‌کنند که الکساندر ظاهراً به قدرت اراده‌ی اسقف تن داده و به دستورات اخلاقی او مشروعیت بخشیده است. با این حال، این بار الکساندر آشکارا پدرخواندگی اسقف را پس می‌زند. گرچه می‌داند این نافرمانی به قیمت تنبیه شدن او تمام می‌شود. بر خلاف موقعیت قبلی، این مرحله را می‌توان به عنوان نمونه‌ی عاملیت سیاسی موفق توسط الکساندر دید. او با گریز از موقعیت پسر اسقف که اسقف با ملقب کردن الکساندر به صفت «پسر» او را در آن قرار داده بود، حال آزادی بیشتری داشت تا به عنوان عامل سیاسی عمل کند. الکساندر اکنون در زمینی بزرگتر از موقعیت توپوگرافیکی خانه‌ی اسقف بازی می‌کرد.

کنش سیاسی موفقیت‌آمیز الکساندر در پولیس توپولوژیکی‌ای عمل می‌کرد که مشاجره در آن در جریان بود. این موفقیت نتیجه‌ی عاملیت الکساندر به‌عنوان یک سوژه‌ی سیاسی است. در اینجا شرط امکان عاملیت سیاسی خودمختاری نسبی سوژه در مقابل خود اجتماعی‌ای است که در مشاجره مورد بحث بود. در بالا دیدیم چگونه الکساندر به خودش ارجاع می‌دهد تا خودمختاری نسبی خویش را حفظ کند. این شیوه‌های ارجاع، به الکساندر اجازه می‌دهد به صورت انتقادی خودش را از وضعیتی که پدرخوانده‌ی مقتدر می‌خواهد با لقت پسر به او حقه کند، دور کند.

به‌نظر می‌رسد کاری که الکساندر انجام داده ساده است. او با اشاره به خودش به شکل سوم شخص، درباره‌ی خود اجتماعی‌اش، آن طور که اسقف می‌خواهد او باشد، حرف می‌زند. بنابراین به لحاظ سوژگی میان خود و موضوع مشاجره فاصله‌گذاری می‌کند. این فاصله‌گذاری به او اجازه می‌دهد تا تأکید کند مجبور نیست «الکساندر» باشد، در حالی که می‌تواند باشد. الکساندر با اشاره به خودش به شکل اول شخص درباره‌ی خود اجتماعی‌اش در مقام سوژه‌ی مشاجره حرف می‌زند. او به علاوه با بیان این که «از آن موقع عاقل‌تر شدم» بر این تمایز تأکید می‌کند و بنابراین نشان می‌دهد که اکنون برای مشاجره مجهزتر و آماده‌تر است. در همان حال، الکساندر خودش را (با سوم شخص خطاب کردن) به‌عنوان ابژه‌ی منفصل از اسقف بازفمایی می‌کند که مورد تنفر او واقع شده است. اما هنگامی که درباره‌ی خودش به‌عنوان سوژه‌ی اندیشمند حرف می‌زند به «من» اشاره می‌کند. الکساندر این اشاره‌های دوگانه را تا زمانی ادامه می‌دهد که روشن شود بحث درباره‌ی نسبت خویشاوندی آن‌ها تمام شده است. از این لحظه به بعد، الکساندر فقط به شکل اول شخص به خودش اشاره می‌کند، در نتیجه نشان می‌دهد که به‌عنوان «الکساندر» پسر اسقف اعتراف نمی‌کند و تنبیه نمی‌شود.

شاید فکر کنیم میزان خشونت‌ی که در مشاجره‌ی میان الکساندر و اسقف وجود دارد منحصر به فرد است. اما می‌خواهیم نشان دهیم مسأله‌ی ما در این‌جا چیزی عام و فراگیر است. در زندگی روزمره سوژه پیاپی با موقعیت‌های مختلفی مواجه است که، چه بالغ چه کودک، مجبور به ارتباط برقرار کردن، وفق دادن، و یا تغییر و دگرگون کردن آنان با توجه به شرایط موجود است. نمونه‌ی الکساندر نشان می‌دهد بچه‌ها نیز پتانسیل اثرگذاری بر فرآیند سوژه‌سازی را، حتی در محیط‌های سلسله‌مراتبی و زیردستی، دارند. الکساندر با سیاستی که در زندگی روزمره‌اش اتخاذ می‌کند، با فاصله‌گذاری از برداشت اسقف از خود اجتماعی‌اش، خودمختاری نسبی خود را حفظ می‌کند. الکساندر در واقع آن‌چه وین<sup>۲۴</sup> (۲۰۰۹:۵) «فاصله‌گذاری انتقادی ..... لازم برای فرایند هویت‌زدایی<sup>۲۵</sup>» نامیده است را اجرا می‌کند. او با این کنش سیاسی، اقتدار اسقف را که تقریباً برای دیگر اعضای خانواده و اجتماع بزرگتر مسلم فرض شده بود، به چالش می‌کشد.

بدین ترتیب سوژگی سیاسی امری زمینه‌مند و چندوجهی است، چرا که این سوژگی در نسبت با موقعیت سوژه‌های قرار دارد که در وضعیت‌های متفاوت اشکال مختلفی به خود می‌گیرد. در نتیجه سوژه‌های سیاسی متکثرند و از این رو در نظام‌های سیاسی مختلف می‌توانند خود را در موقعیت‌های متفاوتی قرار دهند. مگر اینکه این سوژه‌ها در وضعیتی کاملاً ایزوله نسبت به یکدیگر قرار گیرند که آن‌هم بسیار نامحتمل است. (Ortner, 2006; Venn, 2009).

### نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش کردیم برای درک عاملیت سیاسی و رخدادهای سیاسی آنچنان که در جهان نمایان می‌شوند، ابزارهایی مفهومی بسط و توسعه دهیم. برای این منظور در وهله نخست دو مفهوم از سوژه را به بحث گذاشتیم تا امکان و دامنه‌ی خودمختاری سوژه را به‌عنوان زمینه‌ای برای سوژکتیویته‌ی سیاسی فراچنگ آوریم. هدف ما این بود که درباره‌ی بنیان بین‌الذاتی سوژه به نحوی نظریه‌پردازی کنیم که هم از زوال سوژه در پسا‌ساختارگرایی و هم از بین‌اندوختن منفک و جداافتاده که ویژگی نظریه‌های

<sup>24</sup> Venn

<sup>25</sup> disidentification

باز شناخت است، فراتر رود. برای درک شیوه‌هایی که سوژکتیویته‌ی سیاسی به کنش می‌انجامد و به عنوان کنش سیاسی شناخته می‌شود، عاملیت سیاسی را در چهارچوب سوژکتیویته‌ی مرتبط با موقعیت سوژه نظریه‌پردازی کردیم. موقعیتی که در جریان زندگی روزمره ایجاد می‌شود. سرانجام به منظور ایجاد پیوند میان سوژه و کنش سیاسی، تنظیمات توپولوژیکی از عاملیت سیاسی را با ملاک قرار دادن پولیس مفهوم‌پردازی کردیم. به منظور نمایش قابلیت تحلیل این رویکرد به سراغ خوانش دقیق صحنه‌ای از فیلم «فانی و الکساندر» رفتیم. فیلمی که تا حدودی برگرفته از خاطرات دوران کودکی کارگردان یعنی اینگمار برگمان است.

برخی از شیوه‌های عاملیت سیاسی که ممکن است در شرایط روزمره ظاهر شوند از خلال رابطه‌ی الکساندر و اسقف مورد اشاره قرار گرفتند. ما با در نظر گرفتن کودکان استدلال کردیم عاملیت سیاسی در راستای خطوط مفهومی سوژه، کنش و پولیس می‌تواند در هر نوع رخداد، زمینه اجتماعی یا سطوح کنش مطالعه شود. از این نکته می‌توان نتیجه گرفت معنای امر سیاسی ممکن است از پیش شناخته شده نباشد و بنابراین نیازمند مطالعه‌ی تجربی باشد. با این حال برای آنکه به دام «همه چیز سیاسی است» نغلتیم به خوانش رابطه‌ای نیاز داریم. خوانش رابطه‌ای از عاملیت سیاسی مستلزم آن است که توضیح دهیم چگونه برخی عاملیت‌ها به لحاظ سیاسی مرتبط‌اند و چگونه پولیس مورد نظر این ارتباط را شکل می‌دهد. این اصل ما را به سوی کاوش در پدیدارشناسی کنش سیاسی سوق می‌دهد؛ به جای آنکه از موضع هستی‌شناسانه به دنبال آن باشیم که چه چیز سیاست است و چه چیز نیست (مقایسه کنید با Barnett, 2012b; Dean, 2000).

پیشنهاد ما برای درک نظری عاملیت سیاسی آن بود که عاملیت سیاسی به لحاظ تحلیلی به سوژه سیاسی و کنش سیاسی تقسیم و در بستر مفهومی پولیس ساخته و پرداخته شود. ما بواسطه اندیشه‌ی هونت، ایده‌ی اصلی مید از «من فاعلی»<sup>۲۶</sup> و «من مفعولی»<sup>۲۷</sup> را به عنوان ابعاد در هم تنیده اما قابل تشخیص سوژه به کار بستیم و بستر نظری قانع‌کننده‌ای برای خودمختاری نسبی سوژه شرح دادیم. چنین خودمختاری‌ای از نظر ما شرط هر عاملیت سیاسی و انسانی است. بدین ترتیب عاملیت انسانی قابل تقلیل به هویت‌های ساخته شده توسط گفتمان و بین‌الذہانیت نیست. همچنین این خودمختاری به عامل انسانی اجازه می‌دهد ورائی موقعیت خود در درون شبکه قدرت بایستد. عاملیت سیاسی بدون این خودمختاری همواره به طور جدی از جانب جایگاه اجتماعی سوژه بلعیده می‌شود و ارائه توضیح برای اقدامات سیاسی غیرقابل‌پیش‌بینی بسیار دشوار خواهد شد.

از نظر ما «کیستی» سوژه در گفتگوی میان «من فاعلی» و «من مفعولی» شکل می‌گیرد. «من فاعلی» عاملی که اکنون و اینجا (درون مناسبات اجتماعی) قرار دارد و «من مفعولی» عاملی که ابژه‌ی تفکر است. «من مفعولی» اشاره به خود اجتماعی‌ای دارد که به صورت بین‌الذہانی ساخته می‌شود. من اجتماعی‌ای که ما و دیگران هنگام تعریف چیستی سوژه خود را در نسبت با آن تعریف می‌کنیم. این واقعیت که «من فاعلی» قابل تقلیل به «من مفعولی» نیست سرچشمه‌ی سوژکتیویته در عاملیت سیاسی انسان است. «من مفعولی» می‌تواند بر چیزهای متنوع در موقعیت‌ها و زمینه‌های متفاوت، یعنی در پولیس‌های مختلف دلالت داشته باشد. این موقعیت‌ها و زمینه‌های متفاوت به لحاظ توپوگرافیک و توپولوژیک سرهم‌بندی‌ای<sup>۲۸</sup> را شکل می‌دهند که در آن سوژه‌های سیاسی درگیرند و عاملیت سیاسی خود را آشکار می‌کنند. عاملیت سیاسی اگرچه بر اساس خودمختاری نسبی سوژه عمل می‌کند اما نامعین است. همچنین پولیس با تعیین شرایط، این عاملیت سیاسی را محدود می‌کند. با مطالعه‌ی نسبت میان فعالیت‌ها و اخلاقیات متنوع پولیس و محدودیت و امکان‌های عاملیت سیاسی روزمره، می‌توان به ارتباط میان کنشگران متفاوت و مسائل مورد مناقشه پی برد. این امور در اصل انگیزه و پتانسیل لازم برای انواع خاصی از کنش سیاسی را مهیا می‌کنند.

<sup>26</sup> - "I"

<sup>27</sup> - "me"

<sup>28</sup> - assemblage

- Agnew J (2003) Contemporary political geography: Intellectual heterodoxy and its dilemmas. *Political Geography* 22: 603–606.
- Agnew J (2011) Waterpower: Politics and the geography of water provision. *Annals of the Association of American Geographers* 101: 463–476.
- Allen A (2006) Dependency, subordination and recognition: On Judith Butler's theory of subjection. *Continental Philosophy Review* 38: 199–222.
- Allen J (2011a) Topological twists: Power's shifting geographies. *Dialogues in Human Geography* 1: 283–298.
- Allen J (2011b) Making space for topology. *Dialogues in Human Geography* 1: 316–318. 196 *Progress in Human Geography* 38(2) at University of Sussex Library on January 18, 2015 phg.sagepub.com Downloaded from
- Allen JT (2008) The spectacularization of the anorexic subject position. *Current Sociology* 56: 587–603.
- Anderson B (2012) Affect and biopower: Towards a politics of life. *Transactions of the Institute of British Geographers* 37: 28–43.
- Anderson J and Honneth A (2005) Autonomy, vulnerability, recognition, and justice. In: Christman J and Anderson J (eds) *Autonomy and the Challenges to Liberalism: New Essays*. Cambridge: Cambridge University Press, 127–149.
- Arendt H (1958) *The Human Condition*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Badiou A (2009) *Theory of the Subject*, translated by Bosteels Bruno. London: Continuum.
- Barnett C (2004) Deconstructing radical democracy: Articulation, representation and being-with-others. *Political Geography* 23: 503–528.
- Barnett C (2008) Political affects in public space: Normative blind-spots in non-representational ontologies. *Transactions of the Institute of British Geographers* 33: 186–200.
- Barnett C (2012a) Geography and ethics: Placing life in the space of reasons. *Progress in Human Geography* 36: 379–388.
- Barnett C (2012b) Situating the geographies of injustice in democratic theory. *Geoforum* 43: 677–686.
- Bartos AE (2012) Children caring for their worlds: The politics of care and childhood. *Political Geography* 31(3): 157–166.
- Bassett K (2008) Thinking the event: Badiou's philosophy of the event and the example of the Paris Commune. *Environment and Planning D: Society and Space* 26: 895–910.
- Benhabib S (1992) *Situating the Self: Gender, Community and Postmodernism in Contemporary Ethics*. New York: Routledge.
- Bergman I (1982) *Fanny and Alexander*. Feature film, 181 minutes. Stockholm: The Swedish Film Institute.
- Bosco FJ (2010) Play, work or activism? Broadening the connections between political and children's geographies. *Children's Geographies* 8: 381–390.
- Bragg S (2007) 'Student voice' and governmentality: The production of enterprising subjects? *Discourse: Studies in the Cultural Politics of Education* 28: 343–358.
- Braun B and Whatmore SJ (eds) (2010) *Political Matter: Technoscience, Democracy, and Public Life*. Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.

- Butler J (1990) *Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity*. New York: Routledge.
- Butler J (1997) *The Psychic Life of Power: Theories in Subjection*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Butler J (2003) Violence, mourning, politics. *Studies in Gender and Sexuality*4: 9–24.
- Campbell K (2001) The plague of the subject: Psychoanalysis and Judith Butler's 'Psychic Life of Power'. *International Journal of Sexuality and Gender Studies*6: 35–48.
- Castree N (2004) Differential geographies: Place, indigenous rights and 'local' resources. *Political Geography* 23: 133–167.
- Cavarero A (2002) Politicizing theory. *Political Theory* 30: 506–532.
- Colapietro V (2006) Practice, agency, and sociality: An orthogonal reading of classical pragmatism. *International Journal for Dialogical Science* 1: 23–31.
- Cox K and Low M (2003) Political geography in question. *Political Geography*22: 599–602.
- Cresswell T (2012) Nonrepresentational theory and me: Notes of an interested sceptic. Review essay. *Environment and Planning D: Society and Space*30: 96–105.
- Dean J (2000) Introduction: The interface of political theory and cultural studies. In: Dean J (ed.) *Cultural Studies and Political Theory*. Ithaca, NY: Cornell University Press, 1–19.
- Deranty J-P and Renault E (2007) Politicizing Honneth's ethics of recognition. *Thesis Eleven*88: 92–111.
- Dewsbury JD (2007) Unthinking subjects: Alain Badiou and the event of thought in thinking politics. *Transactions of the Institute of British Geographers* 32: 443–459.
- Dikec, M (2005) Space, politics, and the political. *Environment and Planning D: Society and Space*23: 171–188.
- Dikec, M (2013) Beginners and equals: Political subjectivity in Arendt and Rancie`re. *Transactions of the Institute of British Geographers*38(1): 78–90.
- Domosh M (1998) Those 'gorgeous incongruities': Polite politics and public space on the streets of nineteenth century New York City. *Annals of the Association of American Geographers*88: 209–226.
- Elden S (2003) Another sense of demos: Kleisthenes and the Greek division of the polis. *Democratization*10: 135–156.
- Elden S (2005) The place of the polis: Political blindness in Judith Butler's Antigone's claim. *Theory and Event* 8(1).
- Ha`kli and Kallio 197 at University of Sussex Library on January 18, 2015 phg.sagepub.com Downloaded from
- Elwood S and Mitchell K (2012) Mapping children's politics: Spatial stories, dialogic relations and political formation. *Geografiska Annaler: Series B, Human Geography*94(1): 1–15.
- Ely J (1996) The polis and 'the political': Civic and territorial views of association. *Thesis Eleven*46: 33–65.
- England K (1994) Getting personal: Reflexivity, positionality, and feminist research. *Professional Geographer* 46: 80–89.
- Evans R and Spicer N (2008) Is participation prevention? A blurring of discourses in children's preventative initiatives in the UK. *Childhood*15: 50–73.
- Featherstone D (2003) Spatialities of transnational resistance to globalization: The maps of grievance of the Inter-Continental Caravan. *Transactions of the Institute of British Geographers*28: 404–421.

- Featherstone D (2008) *Resistance, Space and Political Identities: The Making of Counter-Global Networks*. Chichester: Wiley-Blackwell.
- Flint C (2003) Political geography: Context and agency in a multiscalar framework. *Progress in Human Geography* 27: 627–636.
- Flyvbjerg B (2001) *Making Social Science Matter*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Fraser N (1995) Pragmatism, feminism, and the linguistic turn. In: Benhabib S, Butler J, Cornell D, et al. *Feminist Contentions: A Philosophical Exchange*. New York: Routledge, 157–172.
- Fraser N (2000) Rethinking recognition. *New Left Review* 3: 107–120.
- Gambetti Z (2005) The agent is the void! From the subjected subject to the subject of action. *Rethinking Marxism* 17: 425–437.
- Giaccaria P and Minca C (2011) Topographies/topologies of the camp: Auschwitz as a spatial threshold. *Political Geography* 30: 3–12.
- Gibson-Graham JK (1994) ‘Stuffed if I know!’: Reflections on post-modern feminist social research. *Gender, Place and Culture* 1: 205–224.
- Go“karıksel B and Secor A (2009) New transnational geographies of Islamism, capitalism and subjectivity: The veiling-fashion industry in Turkey. *Area* 41: 6–18.
- Go“karıksel B and Secor A (2010) Between fashion and tesettu “r: Marketing and consuming women’s Islamic dress. *Journal of Middle East Women’s Studies* 6: 118–148.
- Highton B and Wolfinger RE (2001) The first seven years of the political life cycle. *American Journal of Political Science* 45: 202–209.
- Hinchliffe S, Kearnes MB, Degen M, et al. (2007) Ecologies and economies of action – sustainability, calculations, and other things. *Environment and Planning A* 39: 260–282.
- Hobson K (2007) Political animals? On animals as subjects in an enlarged political geography. *Political Geography* 26: 250–267.
- Honneth A (1995) *The Struggle for Recognition: The Moral Grammar of Social Conflicts*. Cambridge: Polity.
- Honneth A (2007) *Disrespect: The Normative Foundations of Critical Theory*. Cambridge: Polity.
- Horton J and Kraftl P (2006) Not just growing up, but going on: Materials, spacings, bodies, situations. *Children’s Geographies* 4: 259–276.
- Howell P (1993) Public space and the public sphere: Political theory and the historical geography of modernity. *Environment and Planning D: Society and Space* 11: 303–322.
- Hyman H (1959) *Political Socialization*. Glencoe, IL: Free Press.
- Kallio KP (2007) Performative bodies, tactical agents, political selves: Rethinking the political geographies of childhood. *Space and Polity* 11: 121–136.
- Kallio KP and Ha“kli J (2010) Political geography in childhood. *Political Geography* 29: 357–358.
- Kallio KP and Ha“kli J (2011a) Are there politics in childhood? *Space and Polity* 15: 21–34.
- Kallio KP and Ha“kli J (2011b) Tracing children’s politics. *Political Geography* 30: 99–109.
- Katz C (1996) Towards minor theory. *Environment and Planning D: Society and Space* 14: 487–499.
- Kuus M (2009) Political geography and geopolitics. *The Canadian Geographer* 53: 86–90.



- Kytta M (2002) Affordances of children's environments in the context of cities, small towns, suburbs and rural villages in Finland and Belarus. *Journal of Environmental Psychology* 22: 109–123.
- Lacan J (1977 [1960]) The subversion of the subject and the dialectic of desire in the Freudian unconscious. In: Lacan J *Écrits: A Selection*. London: Tavistock, 223–248.
- Law J (2002) Objects and spaces. *Theory, Culture and Society* 19: 91–105.
- Lestrelin G (2011) Rethinking state–ethnic minority relations in Laos: Internal resettlement, land reform and counter-territorialization. *Political Geography* 30: 311–319.
- Levi-Strauss C (1969) *The Raw and the Cooked: Introduction to a Science of Mythology*. New York: Harper and Row.
- McDowell L (1992) Multiple voices: Speaking from inside and outside 'the project'. *Antipode* 24: 56–72.
- McLeod JM and Shah DV (2009) Communication and political socialization: Challenges and opportunities for research. *Political Communication* 26: 1–10.
- McNay L (2008) *Against Recognition*. Cambridge: Polity.
- Magnus KD (2006) The unaccountable subject: Judith Butler and the social conditions of intersubjective agency. *Hypatia* 21: 81–103.
- Markell P (2007) The potential and the actual: Mead, Honneth, and the 'I'. In: van den Brink B and Owen D (eds) *Recognition and Power: Axel Honneth and the Tradition of Critical Social Theory*. New York: Cambridge University Press, 100–132.
- Marshall DL (2010) The polis and its analogues in the thought of Hannah Arendt. *Modern Intellectual History* 7: 123–149.
- Marston SA, Jones JP III, and Woodward K (2007) Human geography without scale. *Transactions of the Institute of British Geographers* 30: 416–432.
- Massey D (1999) Philosophy and the politics of spatiality: Some considerations. *Geographische Zeitschrift* 87: 1–12.
- Mead GH (1934) *Mind, Self, and Society*, edited by Morris CW. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Mitchell K (2006) Neoliberal governmentality in the European Union: Education, training, and technologies of citizenship. *Environment and Planning D: Society and Space* 24: 389–407.
- Mitchell K and Elwood S (2012) Mapping politics: Children, representation, and the power of articulation. *Environment and Planning D: Society and Space* 30(5): 788–804.
- Mol A and Law J (1994) Regions, networks and fluids: Anaemia and social topology. *Social Studies of Science* 24: 641–671.
- Murdoch J (1997) Towards a geography of heterogeneous associations. *Progress in Human Geography* 21: 321–337.
- Murtagh B and Murphy A (2011) Environmental affordances and children in post-conflict Belfast. *Space and Polity* 15: 65–79.
- Nancy J-L (2000) *Being Singular Plural*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Niemi RG and Hepburn MA (1995) The rebirth of political socialization. *Perspectives on Political Science* 24: 7–17.
- Oosterlynck S (2010) Regulating regional uneven development and the politics of reconfiguring Belgian state space. *Antipode* 42: 1151–1179.

- Ortner S (1996) *Making Gender: The Politics and Erotics of Culture*. Boston, MA: Beacon Press.
- Ortner S (2005) Subjectivity and cultural critique. *Anthropological Theory* 5: 30–52.
- Ortner S (2006) *Anthropology and Social Theory: Culture, Power, and the Acting Subject*. Durham, NC: Duke University Press.
- Panelli R (2010) More-than-human social geographies: Posthuman and other possibilities. *Progress in Human Geography* 34: 74–87.
- Philo C and Smith FM (2003) Guest editorial: Political geographies of children and young people. *Space and Polity* 7: 99–115.
- Popke J (2004) The face of the other: Zapatismo, responsibility and the ethics of deconstruction. *Social and Cultural Geography* 5: 301–317.
- Popke J (2006) Geography and ethics: Everyday mediations through care and consumption. *Progress in Human Geography* 30: 504–512.
- Rancière J (1995) *On the Shores of Politics*, translated by Heron L. London: Verso.
- Rawls J (1971) *The Theory of Justice*. Oxford: Oxford University Press.
- Ricoeur P (1991) Narrative identity. *Philosophy Today* 35: 73–80.
- Rogers ML (2009) Rereading Honneth: Exodus politics and the paradox of recognition. *European Journal of Political Theory* 8: 183–206.
- Rose G (1997) Situating knowledges: Positionality, reflexivity and other tactics. *Progress in Human Geography* 21: 305–320.
- Ruddick S (2007) At the horizons of the subject: Neoliberalism, neo-conservatism and the rights of the child. Part One: From ‘knowing’ fetus to ‘confused’ child. *Gender, Place and Culture* 14: 513–526.
- Said I (2012) Affordances of nearby forest and orchard on children’s performances. *Procedia – Social and Behavioral Sciences* 38: 195–203.
- Sartre J-P (1966) *Being and Nothingness: A Phenomenological Essay on Ontology*. New York: Washington Square Press.
- Secor A (2013) Topological city. *Urban Geography* 34, forthcoming.
- Sharp J (2011) A subaltern critical geopolitics of the war on terror: Postcolonial security in Tanzania. *Geoforum* 42: 297–305.
- Simonsen K (2007) Practice, spatiality and embodied emotions: An outline of a geography of practice. *Human Affairs* 17: 168–181.
- Skelton T (2010) Taking young people as political actors seriously: Opening the borders of political geography. *Area* 42: 145–151.
- Skelton T and Valentine G (2003) Political participation, political action and political identities: Young D/deaf people’s perspectives. *Space and Polity* 7: 117–134.
- Sparke M (2006) A neoliberal nexus: Economy, security and the biopolitics of citizenship on the border. *Political Geography* 25: 151–180.
- Staeheli L (2010) Political geography: Democracy and the disorderly public. *Progress in Human Geography* 34: 67–78.

- Staeheli L and Kofman E (2004) Mapping gender, making politics: Toward feminist political Geographies. In: Staeheli L, Kofman E, and Peake L (eds) Mapping Gender, Making Politics: Feminist Perspectives on Political Geography .NewYork:Routledge, 1–13.
- Such E and Walker R (2005) Young citizens or policy objects? Children in the ‘rights and responsibilities’ debate. *Journal of Social Policy*34: 39–57.
- Taylor C (1994) The politics of recognition. In: Gutmann A (ed.) Multiculturalism: Examining the Politics of Recognition. Princeton, NJ: Princeton University Press, 25–73.
- Taylor PJ (1982) A materialist framework for political geography. *Transactions of the Institute of British Geographers*7: 15–34.
- Thomas M (2009) The identity politics of school life: Territoriality and the racial subjectivity of teen girls in LA. *Children’s Geographies*7: 7–19.
- Thrift N (2004) Intensities of feeling: Towards a spatial politics of affect. *Geografiska Annaler Series B: Human Geography*86: 57–78.
- Thrift N (2008) I just don’t know what got into me: Where is the subject? *Subjectivity*22: 82–89.
- Todd S (2011) Educating beyond cultural diversity: Redrawing the boundaries of a democratic plurality. *Studies in Philosophy and Education*30: 101–111.
- Vacchelli E (2011) Geographies of subjectivity: Locating feminist political subjects in Milan. *Gender, Place and Culture*18: 768–785.
- Valentine G (1997) ‘Oh yes I can.’ ‘Oh no you can’t’: Children and parents’ understandings of kids’ competence to negotiate public space safely. *Antipode*29: 65–89.
- Valentine G (2003) Geography and ethics: In pursuit of social justice – ethics and emotions in geographies of health and disability research. *Progress in Human Geography*27: 375–380.
- Vasterling V (2010) The psyche and the social – Judith Butler’s politicizing of psychoanalytic theory. In: de Vlemminck J and Dorfman E (eds) *Sexuality and Psychoanalysis: Philosophical Criticisms*. Leuven: Leuven University Press, 171–181.
- Venn C (2009) Identity, diasporas and subjective change: The role of affect, the relation to the other, and the aesthetic. *Subjectivity*26: 3–28.
- Wetherell M (2008) Subjectivity or psycho-discursive practices? Investigating complex intersectional identities. *Subjectivity*22: 73–81.
- Whitty G and Wisby E (2007) whose voice? An exploration of the current policy interest in pupil involvement in school decision-making. *International Studies in Sociology of Education*17: 303–319.
- Williams R (1983) *Keywords*, revised edition. London: Fontana.
- Woodward Keith, Jones JP III, and Marston SA (2012) The politics of autonomous space. *Progress in Human Geography*36: 1–21.
- Wright MW (2010) Geography and gender: Feminism and a feeling of justice. *Progress in Human Geography*34: 818–827.
- Young IM (1990) *Justice and the Politics of Difference*. Princeton, NJ: Princeton University Press.